

زبان مادری و کیستی ملی

8. گفتن پارسی ستیزی

در همان نخستین بخش این جستار آوردم که از سیاست جمهوری اسلامی بر پایه ناپود همه کیستیا بجز کیستی "اسلامی-شيعی-ولایت فقیه"، دو گروه بهره مند می شوند، قبیله گرایان در راستای ملت سازی، و امپریالیستها در راستای فروپاشی ایران.

برای ساختن کیستی ملی نوین، باید کیستی تاکنونی را نابود کرد. ملت سازان در کنار پیشینه سازی، ساختن آمار و دزدیدن چهره های نامدار همزمان سه گفتن دیگر را نیز با همه توان به پیش می برند. نخستین گفتن قبیله گرایی، ستیز با زبان پارسی است. این ستیز با این دروغ بزرگ آغاز می شود که زبان پارسی تنها پس از بروی کار آمدن رضاشاه پهلوی زبان رسمی و سراسری مردم ایران شده است و تا پیش از آن جایگاهی در کیستی ملی ما نداشته است. این ستیزه جویی ولی تنها در باره رسمی بودن زبان نیست که خود را نشان می دهد. قبیله گرایان ما دچار گونه از نژادپرستی زبانی نیز هستند و برآستی و در سده بیست و یکم به "زبان برتر" و "زبان پستتر" باور دارند. تا نمونه ای آورده باشم، ماشاءالله رزمی می نویسد: «سازمان یونسکو موقعی که سال ۱۹۹۹ را سال بزرگداشت ده ده فورقود اعلام کرد، زبان ترکی را نیز سومین زبان با قاعده دنیا اعلام کرد که بیست و چهار هزار فعل دارد و همان زمان فارسی را سی و سومین لهجه عربی معرفی نمود» (1). این سخن را دیگران نیز در پاسخ به نامه من به آقای براهنی برآیم نوشته بودند و هنگامی که از آنان خواستم نشانی اینترنتی این نوشته یونسکو را برآیم بفرستند، یا خاموشی گزیدند و یا زبان به دشنام و ناسزا گشودند. راستی را این است که یونسکو، همانگونه که دیمیتریا کندیویا مدیر بخش میراث فرهنگی آن نیز خود بارها گفته است، هیچ گاه چنین سخنان بی پایه ای را بزبان نیاورده است. این سخن یاوه نخستین بار در هفته نامه امید زجان به چاپ رسید و درست همانند آنچه که در باره سایت اتنولوگ آوردم، قبیله گرایان ما نیز سر از پا نشناخته و آنرا بی آنکه درستی و یا نادرستی را بیژهند، در نوشته های بیشمار خود آوردند. هیچ کس، حتا اندکی نیز به این نیندیشید که اگر راه یافتن واژه های یک زبان بیگانه به زبانی دیگر از آن یک "لهجه" بسازد، پس انگلیسی "لهجه" کدام زبان است، فرانسه؟ آلمانی؟ سلتی؟ (2). کسی که زبان پارسی را لهجه سی و سوم عربی میدانند، نه تنها ستیزه خونی خود را با این زبان به نمایش گذاشته است، که سر خود را نیز از پنجره برون گذارده است تا همه رهگذران بریشش بخندند (3).

(امیدوارم آقای رزمی که بی گمان آن نوشته یونسکو را به چشم خود دیده است، نشانی آنرا برای همه خوانندگان ایران امروز بنویسد، تا بتوان بر پایه آن گریبان یونسکو را گرفت!)

به پیشینه رسمی شدن زبان پارسی در ایران بازگردیم. سخن قبیله گرایان، دروغی است هم بزدلانه و هم بی شرمانه. بزدلانه، از آنرو که اینان از بزبان آوردن خواست راستین خود که همانا ملت سازی است می هراسند و بی شرمانه، از آن رو که در دهه نخستین سده بیست و یکم، که با فشاری کوچک بر موش رایانه می توان جهانی را کاوید، دروغی چنین آشکار بر زبانها و خامه ها روان می گردد. در اینکه با آغاز آموزش و پرورش اجباری در ایران و بروزگار رضاشاه هر آنکه خواندن و نوشتن آموخت، آنرا به این زبان فراگرفت، سخنی نیست. ولی زبان آموزش و پرورش پیش از آن نیز زبان پارسی بود. واگر نه چه نیازی می بود که حسن رشدیه - پدر آموزش و پرورش نوین - سالها پیش از بروی کار آمدن پهلویها در دبستانهای دو و سه زبانه اش در شهرهای آذربایجان به آموزش زبان پارسی بپردازد؟ بهترین و درستترین گزینه برای ایران به گمان من پی روی از همان روش رشدیه می بود، که شوربختانه مانند سدها خواسته درست انقلاب مشروطه بدست فراموشی سپارده شد، ولی سخن گفتن از اینکه ایرانیان تا به آنروز بزبانی دیگر می نوشتند و می خواندند و رضا شاه زبان پارسی را به همه مردم ایران "بزور تحمیل کرد"، یک دروغ بزرگ است. زبان رسمی، در دوران پیشامدرن ایران و بروزگار شاهان قجر، که پیش از نودوپنج درسدم مردم خواندن و نوشتن نمی دانستند، نمی توانست چیزی جز زبان دولتی باشد، زبانی که دولت به آن سخن می گفت و سخن می نوشت. بروزگار پادشاهی احمد شاه که نمی تواند "پس" از به پادشاهی رسیدن رضاشاه باشد، این زبان، زبان پارسی بود. نزدیک به همه نوشته های بجا مانده از این دوره، سخنرانیهای شاه و نمایندگان مجلس و وزیران و نامه نگاریهای بزرگان کشور و روزنامه ها به زبان پارسی هستند و اگر جایی نیز زبان دیگری چون عربی و ترکی بکار رفته، نشان رسمی بودن آن زبان نیست.

بگذارید از روز سوم اسفند هزارو دو بیست و نود و نه (کودتای رضا خان سردار سپه) دورتر شویم تا ببینیم روزگار زبان پارسی تا پیش از بروی کار آمدن پهلویها چگونه بوده است. سال هزارو دو بیست و هشتاد و پنج نمایندگان مجلس نخستین قانون اساسی ایران و متمم آنرا - باز هم به پارسی - نوشتند. در متمم این قانون اگر چه "مذهب رسمی"، "الوان رسمی بیرق" و "پایتخت" ایران بروشنی نامیده شده اند، ولی سخنی از زبان رسمی در میان نیست. با این همه، سخنرانیها (برای نمونه سخنرانی ستارخان سردار ملی، پس از پیروزی مشروطه) و گفتگوها و نوشته های مجلس همه بزبان پارسی بوده اند و هیچ جا نوشته ای به زبان دیگر دیده نمی شود. آیا بنیانگذاران مشروطه "زبان رسمی ایران" را فراموش کرده بودند؟ آیا آنرا به آینده واگذاشته بودند؟ یا اینکه گنجاندن آن در یک اصل جداگانه را کاری بیهوده و "توضیح واضحات" می دانستند؟ چند ماه پیشتر از آن و روز چهاردهم مرداد همان سال، مظفرالدین شاه فرمان به برپائی مشروطه داد و این فرمان را که روی سخن با "قابطه اهالی ایران" داشت (مانند دیگر فرمانهای شاهی) بزبان پارسی نویساند و دستینه نهاد. همین پادشاه هنگامی که می خواست صدائی از خود برای تاریخ بیادگار بگذارد، در جایگاه پادشاه کشور ایران نه بزبان ترکی (که زبان مادربش بود) که بزبان رسمی و دولتی سخنانی را بزبان آورد تا در دل صفحه سنگی جای گیرد و من بتوانم از پس یکسده سال به آن گوش فرا دهم و گزافه بودن سخن قبیله گرایان را آشکار کنم (4).

باز هم از سوم اسفند دورتر می شویم و اینبار نگاهی می افکنیم به سکه یادگاری پنجاهمین سال پادشاهی ناصرالدین شاه، که بر آن نویسانده است: «به یادگار جشن همایونی سال پنجاهم جلوس میمنت مانوس ذات اقدس شهریاری بر اریکه سلطنت و تاجداری، به مبارکی و سعادت و اقبال در دارالخلافه تهران» (5)

زبانی که بروی سکه و اسکناس نوشته می شود، در کاوش زبان رسمی و دولتی از جایگاه ویژه ای برخوردار است، چرا که اگر فرمان شاهی تنها برای سرداران و والیان و حاکمان بود، که می پایست بخودی خود پارسی می دانستند، آنچه که بر روی سکه نوشته می شد، برای همه مردمان کشور می بود، از آذربایجان گرفته تا سیستان و بلوچستان و از خراسان تا خوزستان. جایگاه زبانی که با آن پول چاپ می شود آنچنان برجسته است که می توان بی گفتگو زبان نوشته شده بر روی

پول را زبان رسمی بشمار آورد. از همین رو بود که فرقه دموکرات آذربایجان نیز در راستای رسمی کردن زبان ترکی در آذربایجان اسکناسها را بزبان ترکی بچاپ رساند (6)

باز هم از سال کودتای رضاخان سردار سپه دورتر می شویم و نگاهی به روزنامه های دهه های روشنگری و دوران مشروطه می افکنیم. دکتر ماشاءالله آجودانی در کتاب ارزشمندش "یا مرگ با تجدد" با آوردن فهرستی از این روزنامه ها چون "کاغذ اخبار"، "وقایع اتفاقیه"، "روزنامه دولت علیه ایران"، "روزنامه ملتی"، "روزنامه دولت ایران"، "وقایع عدلیه"، "نظامی"، "مریخ"، "شرف"، "تربیت"، "تربیز" زیبایی و شیوایی ویژه خود نشان داده است که زبان فراگیر و "ملی" در آن سالها چیزی جز پارسی نمی بوده است. او همچنین نمونه ارزشمندی نیز به این بررسی می افزاید که قبیله گرایان را چندان خوش نخواهد آمد، سخن از گزارش محمد امین رسولزاده، نخستین رئیس جمهوری آذربایجان است که می نویسد: «در اینجا [ارومیه] نمی توانید غیر از چند مشترک حبل المتین روزنامه خوان دیگری پیدا کنید. روزنامه های ترکی قفقاز نیز در اینجا خریدار و خواننده ندارند. اصلا در اینجا ترکی خواندن متداول نیست. اگرچه همه ترک هستند ولی ترکی نمی خوانند. همه جای آذربایجان چنین است. حتی چنان تپهائی وجود دارند که این حال را برای قفقاز نیز پیشنهاد می کنند و خیال می بافند که باید همه عالم اسلام زبان فارسی یاد بگیرند و به فارسی بخوانند. ... در عرض پانزده روزی که در ارومیه بودم هرچه جستجو کردم بلکه یک نفر خریدار روزنامه ترکی پیدا کنم ممکن نگردید» (7). رسولزاده این سخنان را بسال هزار و دویست و هشتاد و هشت نوشته است، یازده سال پیش از کودتای سوم اسفند.

باز هم در تاریخ بازپس تر می رویم. آخوندزاده، اندیشمند بزرگ دهه های روشنگری ایران که زاده نوخا و بزرگ شده در شکی قفقاز است در زندگنامه اش می نویسد «تا این تاریخ من به غیر از خواندن زبان فارسی و عربی چیزی نمی دانستم ... در سنه 1857 مسیحیه از برای تغییر الف باء اسلام در زبان فارسی کتابچه ای تألیف کردم و دلایل وجوب تغییر آن را در این کتابچه بیان نمودم». او در یادداشتی به شاهزاده جلال الدین میرزا در باره "تمثیلات"ش می نویسد: «اگر ترجمه این کتاب از زبان ترکی به فارسی ساده، بی کم و زیاد و بدون سخن پرداززی و قافیه، ... صورت پذیرد، هر آینه نسبت به ملت خدمت بزرگی خواهد بود». آخوندزاده این یادداشت را بسال 1249 نوشته است، پنجاه سال پیش از کودتای سوم اسفند.

باز هم دورتر برویم. پس از دو شکست ایران در جنگ باروسیه، نویسنده ای بنام عبدالرزاق دنبلی به دستور عباس میرزا کتابی به نام "تاریخ سیاح" را از ترکی به پارسی برگرداند. تاریخ سیاح خود برگردانی بود از کتاب "سفرنامه کروسینسکی" که شورش افغانیان و فروپاشی شاهنشاهی صفوی را گزارش کرده بود. عبدالرزاق می نویسد: «... یکی از نسخ کتاب مذکور به نظر مبارک نواب ولیعهد دولت ایران رسید و به موجب امر خجسته آن جناب مترجم این نسخه عبرت مآب، بنده درگاه جهان پناه، ابن نجفقلی عبدالرزاق، به زبان فارسی در این اوراق ضبط نموده که همه اهل فطانت و تاریخ و ارباب ادب و صحبت را نفع او عمومیت به هم رساند» (8).

دو نکته را در اینجا نگر نباید دور داشت: نخست آنکه دست کم بروزگار عباس میرزا اگر کسی می خواست «همه اهل فطانت و تاریخ و ارباب ادب و صحبت را نفع کتابی عمومیت به هم رساند» آنرا بزبان پارسی می نگاشت. دوم، زبانی است که کتاب از آن به پارسی برگردانده شده است، همانگونه که رفت، "تاریخ سیاح" خود برگردانی بود از لاتین به ترکی عثمانی، که در آن روزگاران هر ترکزبانی در ایران آنرا به آسانی درمیافت. چنانکه خود مترجم می نویسد: «مولانا عبدالله افندی حضرتربیندن استفتاء اولوب و اونین جنابی اشرف مساعی و احسن صنایع اولمغله منافع عامه پی متضمن بر فن مفید اولدییقین اشعار آندیب ... و لسان لاتیندن ترکیه تبدیل و ترجمه و باصمه اولوبدور». و باز به یاد آورد که عباس میرزا بسال هزار و دویست و دوازده درگذشته است، هشتاد و هفت سال پیش از کودتای سوم اسفند.

یکی دیگر از نمونه های خوب زبان دولتی، زبانی است که فرمانهای شاهی بدان نوشته می شوند. میرزا محمد معینی دویست و هفتاد فرمان شاهی را از فتحعلی شاه تا ناصرالدین شاه در کتابی بنام "سفینه الفرامین" گردآورده است که در زیر نمونه ای از آنها را می آورم:

«چون ولایت گرجستان از منضامات و ملحقات مملکت فسیحالمساحت ایران و اهالی آن ولایت نیز درسلك امان یافتگان و چاکران این شوکت جاوید نشان شرف انسلک داشتند و چند سال قبل ازین از عدم رتبه وناسپاهی حکام و ولاه آن ولایت طایفه شومیه روسیه در آنجا راه مداخلت جسته ...» (9) و این نامه نیز یکسده شانزده سال پیش از کودتای سوم اسفند نوشته شده است!

چرا در درازای یک هزاره فرمانروائی شاهان ترکزبان و ترکتبار زبان پارسی زبان دولتی بود؟ آیا آنگونه که قبیله گرایان می گویند "نزدیکی زبان فارسی با زبان عربی و سهولت جایگزین شدن" ریشه این پدیده بود؟ من در بخشهای دیگر نشان خواهم داد که این سخن یاوه ای بیش نیست و اگر آنچه را که تا همین یکسده سال پیش بزبان ترکی نگاشته شده است نگاه کنیم (مانند نمونه بالا) درسده واژه های عربی و پارسی آن تا اندازه ایست که یک شهروند ترکیه امروز از اندریافت آن ناتوان خواهد بود. علت ریشه ای این پدیده را در بخش "جایگاه زبان پارسی در کیستی ملی" باز خواهم گفت. در اینجا می خواهم به نگاه فرمانروایان به فرهنگ و کار فرهنگی بپردازم و به اینکه شاهان و سرداران "خواندن و نوشتن" را ننگ می دانستند و به نویسندگان و دبیران به دیده خواری می نگریستند. مستوفی در زندگینامه خود می گوید که آغامحمد خان قاجار مستوفیان و میرزایان را "فرنی خور" می نامید. بروزگاری که بزرگترین هنر مرد شمشیر زنی و جنگاوری بود و حتا چهره آگاه و فرهیخته ای چون لطفعلیخان زند می سرود:

یارب! سندی سلطنت از همچو منی! / دادی به مخنثی، نه مردی، نه زنی!

از گــــردش روزگار معلوم گشت، / پیش تو چه شمشیرزنی، چه دف زنی!

پیدا بود که قلم گرداندن و خامه بر کاغذ کشیدن ارج و ارزشی نمی داشت. کشورداری ولی نه به شمشیر، که به سخن و دفتر و دیوان بود و زبان دیوانی در ایران از دویست سال نخست تازش مسلمانان اگر که بگذریم، همواره پارسی بود. مگر خواجه نظام الملک در پاسخ ملکشاه سلجوقی که پیام داده بود: «اگر می خواهی، بفرمایم که دوات از پیش تو برگیرند» پاسخ نداده بود: «دولت آن، به این دوات بسته است، هر گاه این دوات برداری، آن تاج بردارند»؟

و تا که سخن در پیشینه دولتی بودن زبان پارسی را به پایان برم، اکنون که گفتمی ها در باره واپسین خاندان ترکزبان گفته شد، این نیز از نخستینشان گفته شود تا جای بگویمو نماد؛ بیهقی در برگ 63 تاریخ خود در باره نامه نگاری سلطان مسعود غزنوی به خلیفه عباسی و قدرخان، خان ترکستان می نویسد:

«سلطان گفت: بامیرالمؤمنین نامه باید نوشت بدین چه رفت. ... بونصر گفت: این از فرایض است و به قدرخان هم نباید نوشت تا رکابداری به تعجیل ببرد و این بشارت برساند. ... و استادم دو نسخه کرد این دو نامه را، چنانکه او کردی، یکی بتازی سوی خلیفه، و یکی به پارسی به قدرخان» ابونصر مشکان این دو نامه را بسال چهارسدو ده نوشت، هشتصد و هشتادو نه سال پیش از کودتای سوم اسفند!

دنباله دارد

[1. فرویاشی از درون، جایگزینی برای جنگ رودرو](#)

[2. آن "سد" و آن "سی" سد](#)

[3. زبان مادری، زبان رسمی، زبان سراسری](#)

[4. ملت سازی، ملت چیست؟](#)

[5. ملت سازان، پیشینه سازی و یاری با آمار](#)

[6. فیله گرا کیست؟](#)

خداوند دروغ، دشمن و خشکسالی را از ایران زمین بدور دارد

تابستان هشتاد و شش

مزدک بامدادان

mazdakbamdadan@arcor.de

1. <http://politic.iran-emrooz.net/index.php?politic/more/9141>

2. زبان انگلیسی با اینکه در دسته بندی زبانی از خانواده زبانهای "جرمانیک" بشمار می رود و با آلمانی هم‌ریشه است، و با اینکه بخش بسیار بزرگی از واژه های آن از آلمانی میانه و فرانسوی بوم گرفته شده اند و تنها بخش بسیار کوچکی از آنان ریشه سلتی دارند، هیچگاه "لهجه" یک زبان دیگر بشمار نمی آید. ناآگاهی از دانش زبان شناسی و اندیشه قبیله گرا و گرایش به نژادپرستی زبانی، ملت سازان ما را به گفتن چنین سخنان خنده آوری وامی دارد. پارسی و عربی حتا با یکدیگر خویشاوند نیز نیستند، چه رسد به اینکه یکی لهجه دیگری باشد (آنهم لهجه سی و سوم!!!) که این یک زبان هندوزرمنی است و آن یک زبان سامی (سیمیتیک) و حتا اگر سددرسد واژه های زبان پارسی نیز عربی باشند، از آنجا که دستور زبان آن ساختار دگری دارد، نمی توان سخن از لهجه گفت.

3. من در اینجا نمی خواهم به این بگومگو بیشتر دامن بزنم و بدنبال پاسخگوئی به این گزافه ها نیز نیستم. تنها می خواهم برای چندمین بار نشان دهم که یک قبیله گرا اگر بدنبال رسیدن به خواسته ای درست (مانند آموزش به زبان مادری) نیز باشد، از آنجا که هنوز در زیر چادر قبیله دم می زند و از آسمان بی کرانه "من" شدن و شهروند بودن می هراسد، به چه نیرنگهای خنده آور و بچه گانه ای دست میازد!

4. <http://www.shenidani.mihanblog.com/post-103.aspx>

5. <http://irancollection.alborzi.com/Qajarcoin/Naseredinshah.htm>

6. <http://www.iranbanknotes.com/images/IranPick-Azerbaijan-HandSigned.jpg>

7. یا مرگ با تجدد، م. آجودانی، برگ 222 تا 225

8. سقوط اصفهان، روایت کروسینسکی، بازنویسی ج. طباطبائی، چاپ نگاه معاصر، برگ دهم

9. فرمان فتح علی شاه به طهماسب بیگ گرجستانی / سنه 1219 هجری قمری (1183 خورشیدی / 1804 میلادی)